

تأثیر خانواده بر رشد شخصیت کودک

دکتر جمشید افشنگ

نهاد خانواده در شکل گیری شخصیت کودک نقش اساسی دارد. از میان ویژگیهای خانواده آنچه بیش از همه بر رشد شخصیت فرزند اثر می گذارد در این مقاله به پنج دسته تقسیم شده و هر یک به مناسبت مورد بحث قرار گرفته است. در انتهای نیز راه حلهایی ارائه گردیده است.

خانواده به عنوان یک واحد اجتماعی دارای نظام ارزشی معینی است، ولی نباید نادیده گرفت که این نظام ارزشی از یک سو بوسیله والدین به گونه ای خاص تعبیر و تفسیر می شود، و از دیگر سو فرزند خانواده برداشت مشخصی از نظام ارزشی حاکم بر خانواده دارد. ویژگیهای خانواده در تأثیری که بر رشد شخصیت کودک می گذارد بسیار حائز اهمیت است، و در اینجا فقط به پنج ویژگی اشاره می شود.

اولین ویژگی که در گروه بالاخص در خانواده مشاهده می شود، "همبستگی گروهی" است. منظور از "همبستگی گروهی" اشاره به تمام نیروهائی است که عضو گروه را وادار می کند در گروه باقی بماند. در مواردی خانواده به عنوان

گروه پایدار باقی نمی ماند و از هم می پاشد (مثلاً "باطلاق"). اما نباید فراموش کرد که بقای خانواده همیشه دال بر موفقیت و رضایت نیست. زن و شوهر پس از بروز اختلافات به علل زیادی از هم جدا نمی شوند. از این رو ترک نکردن گروه نه تنها دلیل بر کاهش مسائل خانوادگی نیست، بلکه ممکن است باعث افزایش مسائل خانوادگی نیز بشود. افزایش تنش و تعارضات خودتأثیر سو بر رشد شخصیت فرزندان خانواده می گذارد. به عبارت دیگر در برخی خانوادهها با همبستگی گروهی اجباری و در برخی دیگر با همبستگی گروهی اختیاری مواجه هستیم. دومین ویژگی خانواده که باید مد نظر داشت "تعاون" است. تعاون به منزله هماهنگی بین نقطه نظرها با اعمالی است که از اشخاص مختلف بروز می کند. سومین ویژگی خانواده به عنوان واحد اجتماعی، "همکاری و اشتراک مساعی اعضای خانواده است. میزان همکاری و اشتراک مساعی اعضای خانواده در رشد شخصیت فرزندان خانواده نقش بسزائی می تواند داشته باشد.

چهارمین ویژگی خانواده بازبودن یا بسته بودن آن است. همیشه در ارتباطی که خانواده با جامعه دارد این سؤال مطرح می شود که آیا خانواده این امکان را دارد که اطلاعات درست

والدین با فرزند خود در سنین بالاتر به مانند سنین پایین تر رفتار کنند ، احتمال دارد که فرزند خانواده در مراحل کودکی تثبیت شود . همان گونه که اشاره رفت خانواده با ساخت اجتماعی معین که تعیین کننده نوع تعاملها و مناسبات و روابط بین اعضای خانواده است یکی از مهمترین عوامل مؤثر در تکوین شخصیت فرزند خانواده می باشد . از طریق مناسبات و تعامل اجتماعی در خانواده است که انتخاب الگو یا الگوها صورت می گیرد ، و نتیجه "فرایند همانند سازی بوقوع می پیوندد ، همانند سازی باعث رشد وجدان اخلاقی شده و نقش جنسیت آموخته می شود .

همه متخصصان و مسؤولان تعلیم و تربیت مسأله تأثیر خانواده بر رشد شخصیت کودکان را مطرح می کنند . ولی در ارتباط با تأثیر خانواده باید به این موضوع توجه داشت که فرزندان یک جامعه را باید برای چه اهدافی تربیت کرد . وقتی صحبت از تأثیر خانواده بعنوان واحد اجتماعی بر رشد و تحول کودک به میسان می آید همیشه باید در نظر داشت که خانواده دارای نظام ارزشی معینی است . از این رو این سؤال مطرح است که خانواده با نظام ارزشی معین دارای چه هدفهای تربیتی است و برای رسیدن به این هدفهای تربیتی چه روشهای تربیتی را اعمال می کند ؟

در ارتباط با رشد شخصیت کودک در خانواده باید مفهوم تربیت تعریف شود . تربیت عبارت است از مجموعه وسائل یا روشهایی که به کمک آنها به هدایت تحول کودک می پردازند . هدف تربیت آن نیست که فرد کورکورانه از توقعات جامعه پیروی کند ، بلکه هدف تربیت

در مورد شرایط خارج از خانواده و مسائل متقابل خانواده را در ارتباط با جامعه دریافت کند ؟ آیا ساخت خانواده طوری است که توان وامکانات از میان برداشتن مسائل خانوادگی را دارا باشد ؟ آیا معانی متفاوتی که نظامهای خارج از خانواده دارد این امکان را به خانواده می دهد که اعضای آن بتوانند وقایع خارج از خانواده را درست تخمین بزنند ؟ " بسته بودن " یا " باز بودن " خانواده در موارد عنوان شده بالا نقش مهمی را ایفا می کنند .

ویژگی پنجم " انعطاف پذیری ساختگی " در خانواده است . در اینجا این سؤال مطرح است که آیا تعامل بین پدر و مادر خانواده ، و نیز تعامل بین والدین و فرزندان انعطاف پذیری لازم را داراست ؟ بر اساس رشد فرزندان نوع تعاملها نیز باید تغییر کند . مادر باید نقش خود



را در مقابل فرزند تغییر دهد تا آنکه کودک در حال رشد بتواند از وابستگی کامل به مرور استقلال کامل را بدست آورد . به عبارت دیگر از دیگر پیروی ، به مرحله خود پیروی برسد . اگر

بعنوان امری درست تلقی می کنند، ولی خود آنان رفتاری غیر اجتماعی دارند. براساس تحقیقات باندورا وهمکارانش نفی کردن رفتار انحرافی دلیل آن نیست که واقعا "رفتار انحرافی در کودک ظاهر نشود. مثلا" باوجود اینکه "رفتار ستیزه گرانه الگو" مورد تأیید کودک نیست ولی اگر "الگو" بوسیله رفتار ستیزه گرانه موفق شود (مثلا "رسیدن به مقام بالاتر) نتیجه" رفتار ستیزه گرانه در نظر کودک با ارزش جلوه می کند. یکی از مهمترین مسائل در خانواده برآوردن نیازمندی، نیاز به محبت، نیاز مورد تأیید واقع شدن و نیاز همبستگی اجتماعی فرزندان است. آیا والدین پاسخگوی این نیازها می توانند باشند یا خیر؟ در بسیاری از مواقع والدین یا به علت راضی نبودن از نقش خود و یا به علت مشکلات زیاد نمی توانند به نیازهای فرزند خود توجه کنند. در ارتباط با موضوع عنوان شده این سؤال مطرح می شود که آیا فرزندان خانواده در ارتباط با والدین در تاءمین این نیازها با موفقیت یا با شکست روبرو می شوند؟ عدم ارضای نیازها در کانون

میزان همکاری و اشتراک مساعی اعضای

خانواده در رشد شخصیت فرزندان خانواده

نقش بسزایی دارد.

خانوادگی دلیل بر آن نیست که انگیزش کودک از بین برود. احتمالا "فرزند خانواده کوشش می کند در ارتباط با افراد دیگر کامروائی نیازهای خود را جستجو کند. مخصوصا" در دوره نوجوانی این خطر وجود دارد که فرزند خانواده با افراد بزهکار ارتباط برقرار کرده، کوشش کند

شکفته ساختن شخصیت به نحو کامل است. پیاژه معتقد است که اساس مناسبات کودک با والدین به گونه ای است که نخست کودک دستورات والدین را می پذیرد و اطاعت می کند تا تنبیه نشود (دیگر پیروی). چه هنوز در کودک معیارهایی برای انتخاب بوجد نیامده تا از آنها تبعیت کند. به مرور که کودک بزرگتر می شود از میان اوامر و دستورها پاره ای را انتخاب می کند. به عبارت دیگر کودک معیارهایی برای خود قائل می شود که از آنها تبعیت کند (خود پیروی). در اینجا باید به این امر توجه کرد که فعل پذیری به طور یک جانبه و اطاعت از قواعد و معیارهایی قالبی صورت نمی گیرد، بلکه این کودک است که می کوشد از میان انبوه معیارهایی که پیدا می کند خود و رفتارش را کنترل کند. بدین ترتیب گاری به پیروی و اطاعت کورکورانه از دیگران ندارد، بلکه خود دارای نظام ارزشی مشخصی خواهد شد که با نهادی شدن آن نظام اخلاقی شکل می گیرد. بنابراین برخورداری از تربیت اخلاقی چیزی بالاتر از کسب معارف متفاوت یا اجبار و اطاعت است.

بدیهی است که برای نیل به این منظور باید محیط اجتماعی و خانوادگی مناسبی ساخت که اساس آن بر اطاعت محض استوار نباشد. در ارتباط با مطالب عنوان شده باید به این امر توجه کرد که شناخت کودک نسبت به ارزشها و اعتقادات والدین تضمین نمی کند که فرزند خانواده این ارزشها را درونی کند و رفتاری نیز همگی با شناخت کودک از معیارها و اعتقادات والدین باشد. مثلا "در بسیاری از موارد" کمک به دیگران" و "دوستی با دیگران" را که کودکان

مورد نظر نیست، چگونگی برآوردن نیازها نیز به همان اندازه حائز اهمیت است. وقتی صحبت از فرایند یادگیری می شود باید به این امر توجه کرد که کودک به چه نوع و طریقی یاد گرفته است. نیازهای خود را برآورد. اگر شرایط تعاملی در



خانواده به گونه‌ای باشد که زمینه لازم را برای عدم توانایی های اجتماعی فرزند بوجود آورد نتیجه "فرزند خانواده توانایی لازم به منظور قبول وظائف و همکاری با دیگران را نیاموخته است. وی متوجه می شود که والدین الگوهای رفتاری متناسب با موقعیت رابه او نیاموخته اند و رفتار وی مناسب موقعیت نیست. احتمالاً" نقشهای متقابل را نرا نگرفته که بتواند در زندگی اجتماعی به عهده بگیرد. این عوامل می توانند باعث آن شوند که فرزند خانواده نتواند در مناسبات و روابط اجتماعی سالم از عهده برآوردن نیازهای خود به طور صحیح برآید. و احتمالاً" وی کوشش می کند در گروههای دیگری وبوسیله ارتباط با افراد دیگری نیازهای خود را برآورده سازد. و این خود می تواند یکی از مهمترین انگیزه‌های پیوستن به گروههای بزهکار در نوجوانی شود.

نیازهای خود را در ارتباط با همسالان در گروههای بزهکار برآورده سازد.

با وجود آنکه ساخت اجتماعی کانون خانوادگی و هنجارهای حاکم در خانواده مورد بررسی قرار می گیرند، نباید فراموش کرد که فرزند خانواده خود ارزیابی می کند. به عبارت دیگر او هنجارهای موجود در خانواده را قبول یا رد می کند. اگر والدین برای فرزندان الگو نباشند باید به این امر توجه کرد که عقیده والدین در مورد مفهوم "موفقیت" و "شکست" فرزندان همیشه با نظر فرزندان خانواده مطابقت نمی کند. از این رو باید در نظر داشت که فرزند یک خانواده چه چیز را موفقیت و چه چیز را شکست تلقی می کند. اگر به نظر فرزندان رعایت هنجارهای خانواده باعث موفقیت وی در زندگی نشود، نتیجه "در فرزند جهت یابی هائمی خارج از خانواده دیده می شود. اگر نیازهای فرزند خانواده در کانون خانوادگی برآورده نشود احتمالاً" به منظور تاءمین نیازهای فرزند گروههایی حائشین خانواده خواهند شد. از این رو وقتی فرزند خانواده به مرحله "خودپیروی" می رسد باید دید که چه ارزشهایی را درونی کرده است. در بسیاری از موارد، فرزند خانواده در گروههای خاصی به دلیل الگوهای رفتاری معینی پاداش دریافت می کند، در صورتی که به دلیل همان الگوهای رفتاری، در خانواده تنبیه می شود. این امر می تواند فرزند خانواده را دچار تعارض کند (نظام ارزشی گروهی که وی بعنوان گروه مرجع انتخاب کرده است با نظام ارزشی حاکم بر خانواده مطابقت نمی کند).

تنها تاءمین نیازهای کودک در خانواده

می‌شود، و فرد را در شرایطی قرار می‌دهد که خودآگاه پاداشها را به تأخیر بیندازد. وقتی فرزند خانواده فقط براساس زمان حال، به منظور اجتناب از محازات، واکنش‌هایی ظاهر می‌سازد، این توانائی را نیاپموخته است که بتواند برای زحمتی که متحمل می‌شود صبر کند تا آنکه دیرتر پاداش مادی یا معنوی دریافت دارد. چنین فرزندی می‌خواهد بلافاصله نتیجه زحمات خود را ببیند و پاداش مورد نظر را دریافت کند. این امر به نوبه خود می‌تواند فرزند خانواده را به گروه‌های بزهکار بکشانند، زیرا در گروه‌های بزهکار براساس هنجارهای گروهی که موجود است فرزند خانواده سریعتر می‌تواند نیازهای خود را برآورد. او با وجود عدم توانائی‌های اجتماعی در بین افراد گروه‌های صالح ازعهده مسئولیتها در گروه‌های بزهکار برمی‌آید و احساس کمبود نمی‌کند. در بسیاری از موارد گروه‌های بزهکار برای چنین نوجوانانی به منزله میدانی درزندگی اجتماعی خواهد بود که او می‌تواند در میان آنها کمبودهای خانواده را حبران کند. همانگونه که قبلاً "نیز اشاره شد باید در مورد کودک در حال رشد همیشه دو امر را مدنظر داشت یکی هدفهای تربیت و دیگری روشهای تربیتی. والدین چگونه تربیتی را برای فرزندان آرزومی‌کنند؟ به عبارت دیگر نظر والدین درباره هدف تربیت کودکان و نوجوانان چیست؟ تربیت کودکان و نوجوانان امری حساس و به غایت دشوار است.

فرزندان را باید هم با سلاح تقوی وهم با سلاح عقل و علم مجهز کرد تا بخوبی ازعهده دفاع از حقوق خویش برآیند. حسن نیت مری به تنهایی موفقیت تربیت را تضمین نمی‌کند، اگر

با وجود آنکه نقشهای اجتماعی و انتظارات از نقشها باید بوسیله فرزندان آموخته شود و لسی در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود که والدین فرزندان را تحت فشار قرار می‌دهند به طوری که آنها فرزندان را مجبور می‌کنند که کاملاً "مطابق هنجارهای حاکم بر خانواده رفتار کنند (مانند دیگته کردن نقشها، سخت بودن مقررات در خانواده، عدم انعطاف پذیری والدین....). اگر فرزندان چنین خانواده‌هایی تحت تأثیر هنجارها قرار گیرند آنگونه که باید تفاوت‌های فردی ظاهر نمی‌شود. این امر خود از شکوفاندن شخصیت و رساندن فرزند به مرحله "خودپیروی" جلوگیری می‌کند.

حتی در شرایط خاصی، دیگته کردن نقشها به فرزندان، سخت بودن مقررات، عدم انعطاف پذیری والدین، در توانائی‌های اجتماعی فرزندان اختلال ایجاد می‌کند. در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود که فرزندان خانواده مطابق رفتار زمان حال والدین عمل می‌کنند. الگوهای رفتاری فرزندان و واکنش آنها براساس رفتار مطلوب یا نامطلوب والدین است.

این امر باعث می‌شود که توانائی‌های اجتماعی در فرزندان آنطور که انتظار می‌رود رشد نکرده، روابط اجتماعی فرزندان با دیگران آنطور که باید نتوانند شکل بگیرد. فریود یکی از نخستین کسانی است که تأخیر دریافت پاداش توسط "خود" را عنوان کرده است. در نظریه‌های یادگیری، میشل اشاره می‌کند که به تأخیر انداختن پاداش بوسیله "خود" بعنوان کنش فرایندهای شناختی، یادگیری، و رشد منظور

بیشتر بر هدفها تأکید می‌ورزند و توجه به وسایل برای رسیدن به هدف نمی‌کنند. مثلاً "سه فرزندی که وارد مدرسه می‌شود می‌گویند: تو باید نمرات خوبی بدست آوری، قبول شوی دیپلم بگیری، تحصیلات عالی بکنی... اگر دکتر بشوی، ارزش بیشتری در جامعه خواهی داشت، مجموعه‌ای از هدفها در اینجا در مقابل کودک عنوان می‌گردد، اما از وسائل برای رسیدن به هدفها صحبت نمی‌شود. بالعکس ما با والدینی روبرو هستیم که توجه به وسائل دارند. چنین والدینی کودک را به فکر کردن وامی‌دارند. اینگونه والدین معتقدند که فرزند باید خود با مسائل مربوط به خویش درگیر شود و مسائل را خودش حل کند. چنین والدینی پیشنهاد و رهنمودهای لازم برای حل مسائل را می‌دهند ولی مسئله را برای فرزندشان حل نمی‌کنند. آنها کمک می‌کنند که خود فرزند از طریق آزمایش و خطابه حل مسئله بی‌یابد.

ملاحظه می‌شود که عده‌ای از والدین توجه به وسائل به منظور رسیدن به هدف را ندارند. هدف در مرکزیت قرار دارد ولی پیشنهادها و رهنمودهایی به فرزند به منظور رسیدن به هدف داده نمی‌شود. چنین والدینی به فرزندانشان یاد نمی‌دهند که آنها چگونه می‌توانند سه هدفهایشان برسند. اما فرزندانشان راه خاطر رفتار ناخوشایندشان مرتباً تنبیه می‌کنند. فرزندانشان مرتباً "سماحت و تنبیه می‌شوند ولی نمی‌دانند که چگونه از محازات اجتناب کنند. احتمالاً در چنین فرزندانی احساس کمتری بوجود می‌آید.

کلاً می‌توان گفت که اگر فرزند خانواده

حسن نیت کفایت می‌کرد، والدین، که در حسن نیتشان نسبت به فرزند تردید نیست، بدون استثناء در تربیت فرزندانشان موفق بودند. تعلیم و تربیت اصولی دارد و فقط با رعایت آن اصول می‌توان به نتیجه مطلوب رسید.

همانگونه که مرتون عنوان می‌کند، در بسیاری از موارد هدفهای تربیت برای والدین مشخص و معین است. فرزندانشان خانواده نیستند اعتقاد به این هدفها پیدا می‌کنند و یابسه عبارتی فرزندانشان این هدفها را درونی می‌کنند (مانند پیشرفت تحصیلی، پیشرفت شغلی...). اما موضوعی که باید متذکر شد این است که با وجود آنکه فرزندانشان یک خانواده مایلند به هدفهایی برسند ولی راه درست به منظور رسیدن به هدفها را فرزندانشان نمی‌دهند. (مثلاً) والدین فقط تأکید می‌کنند که درس بخوان و تحصیلات عالی بکن، صاحب مقام بشو، بولداری بشو... بدون آنکه راه درست را به فرزندانشان بیاموزند). حتی دیده می‌شود که هدفهای تحلیلی والدین بسیار درواز جامعه‌ای است که کودک در آن زندگی می‌کند. نتیجه "با وجود اینکه فرزندانشان هدفها را درونی می‌کند و خود را با والدین همانند می‌سازد، ولی در مدرسه و با درزندگی شغلی با شکست روبرو می‌شود، در مواردی نیز مشاهده می‌گردد که به علت اینکه فرزند خانواده نمی‌تواند به هدفهایش برسد نوعی "حاجائی" در هدفها صورت می‌گیرد. مثلاً "می‌خواهد تحصیلات عالی کرده، کسب مقام کند، اما چون از عهده این کار بر نمی‌آید کوشش می‌کند بولداری کند.

همانگونه که اشاره رفت بسیاری از والدین

یک فصلی

صادق کرم یار

اما هرچی بود ، من به او علاقه خاصی پیدا کرده بودم . هیکل درشت وتوبری داشت ، با دستهای پهن وگوشنالود ، که اگر یک سیلی به هرکدامان می زد ، عین عکس برگردان به دیوار می چسبیدیم . اما آقای خلیلی تا آخر سال حتی یک نفرراهم کتک نزد ، شاید هم زده باشد اما من یادم نمی آمد . عصبانی می شد ، اما کتک نمی زد . فقط نگاههای تند وپرجذبه اش کافی بود که همه از او حساب ببرند . مخصوصا " از پشت آن عینک دسته فلزی با شیشه گردو فشنگ ، همه کلاس را می پایید . تا حالا عینک به آن قشنگی ندیده بودم ، یعنی دیده بودم ، اما عینک آقای خلیلی چیز دیگری بود .

موهای سیاه معدش را بالا می زد . مثل اینکه یک دست کت و شلوار هم بیشتر نداشت ، چون تا آخر سال ندیدم که آنها را عوض کند . پیراهنش را عوض می کرد ، ولی کت وشلوارش را نه . کت وشلوارش یک دست خاکستری بود ، با خال خالهای مشکی .

باخودم فکر می کردم : کاش من هم عید پارسال کت وشلوار خاکستری می خریدم ، همماش تقصیر پدرم بود ، که گفت ، لباس طوسی بیشتر بهت می آید . ولی عیب ندارد ، امسال عید حتما " کت وشلوارخاکستری با خال خالهای مشکی انتخاب می کنم .

چندبار سعی می کردم ، وقتی که از حمام برمی گزدم ، موهایم را بالا بزنم ، اما موهایم کوتاه بود ووقتی روبه بالا شانه می زدم ، مثل جوجه تیغی سیخ می شد . تا می آمد موهایم کمی بلندبشود ، آقای ناظم عین فرشته عذاب

ازهمان برخوردار اول به آقای معلم علاقه پیدا کردم . هرچه فکر می کردم ، علتش را نمی دانستم ؛ چون معلم های سالهای قبلما هم همگی خوب بودند ، البته بسجز معلم کلاس پنجم که اصلا " حال وحوصله درس دادن نداشت . انگارزورکی او را به مدرسه فرستاده بودند . قیافه اش به نجارها بیشتر می خورد تا به معلمها مخصوصا " وقتی که خودکارش را پشت گوش می گذاشت وگردن باریک ودرزش را جلو می داد و توی کلاس قدم می زد . خوب معلم کلاس چهارم هم بد نبود ، مخصوصا " با من خیلی خوب بود . اما این یکی فرق می کرد ، شاید هم فرق نمی کرد ، اما من فکر می کردم که فرق می کرد . اسمش آقای خلیلی بود . روز اول که وارد کلاس شد ، مرصدا زد وچند تا سؤال از درسهای کلاس پنجم پرسید ؛ همه را درست جواب دادم . همان وقت یک نمره بیست برایم توی دفترکلاس نوشت . به چند نفر دیگر هم بیست داد . البته نه این که خیال کنید به همه بیست می داد ، نه . خیلی هم سختگیر بود .

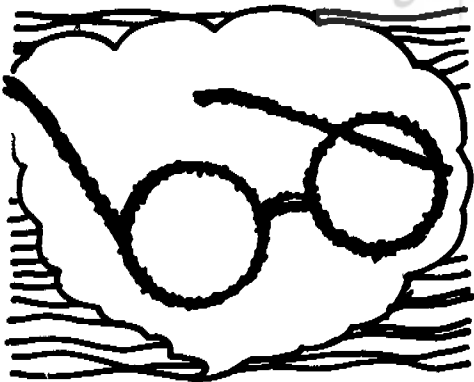
نمره‌های عالی می گرفت .

معلم بهداشت برای هردو آنها کاغذنوشته بود و به اداره آموزش و پرورش فرستاده بود که آنها هم بالاخره با هزار بدبختی و صدباررفت و آمد به اداره آموزش و پرورش صاحب عینک شدند . اما من چی ؟

از همه اینها گذشته باید هرطوری بود عینک می‌زدم ، آن هم عینک دسته فلزی باشیبه گرد درست مثل عینک آقای خلیلی . چاره‌ای نبود باید برای به دست آوردن عینک ، نقشه می کشیدم ، یک نقشه حسابی که کاملا " هم طبیعی به نظر بیاید .

بالاخره یک روز شروع کردم به اجرای نقشهام . آن روز وقتی که به کلاس رفتم و آقای خلیلی درس را شروع کرد و روی تخته سیاه چیزهایی نوشت ، زود بلند شدم و گفتم : " آقا اجازه چی نوشتید؟ "

چندبار جوابم را داد ، ولی بالاخره حوصله‌اش از سؤالهایم سرآمد و گفت : " بفرمایید عینک بنده را بزنید تا ببینید چی نوشته‌ام .



خوشحال شدم . گفتم " راست می گویی — بیوند ۳۹

بالای سرمان نازل می شدومی گفت : " اگر تا فردا صبح موهابیت را کوتاه نکرده باشی ، یک چهارراه خوشگل روی کلهات درست می‌کنم . " این بود که از خیر موها گذشتم . باخودم تصمیم گرفتم ، هروقت بزرگ شدم و اختیار موهایم به دست خودم افتاد ، آنها را بالای می بزنم ، مثل آقای خلیلی .

اما از عینک نمی شد گذشت . هرروز که می — گذشت ، انگار عینک آقای خلیلی قشنگتر می شد . فکرمی کردم : " اگر یک عینک مثل آقای خلیلی داشتم وکت و شلوار عیدم راهم خاکستری انتخاب می کردم ، دیگر عین آقای خلیلی می — شدم . . . " واقعا " چه معلم خوبی بود . چندبار از مادرم خواستم که یک عینک برایم بخرد . اما هر بار که صحبت از عینک می کردم ، سرم داد می کشیدومی گفت : " هروقت بابا غوری گرفتی برات عینک می خرم ، فعلا " بگذار شکمت را سیرکنم . "

بدنشانی اینجابود که چشمهایم از چشمهای همه بچه‌های کلاس قوی تر بود . چندبار معلم بهداشت مدرسه به کلاسمان آمده بود و چشمهای تک تک بچه‌ها را امتحان کرده بود تا برای آنهايي که چشمشان ضعیف است ، کاغذ بنویسد که عینک بگیرند .

فقط چشم دونفر از بچه‌ها ضعیف بود . یکی اکبری بود ، که بهش می‌گفتیم ، گوریل انگوری . وقتی که کنار قاسمی می‌ایستاد ، واقعا " مثل گوریل انگوری می‌شد . یکی دیگر هم قاسمی بود که همه بهش می گفتند ، قاسمی جی‌فیل . ریزوفرز بود ، باهوشترین شاگرد کلاس هم بود ، همیشه

هیچ چیز جلوی پایم نیست، آن را پرت کردم. خودم هم دمرو افتادم روی سیبها و پرتقالها حسابی افتضاح شد. اگر کاردار می‌زدند، خون پدرم در نمی‌آمد، اما هرچوری بود، پیشش مهمانها جلوی خودش را گرفت و به خیـر گذشت. من هم باقیافه‌ای وارفته و مغموم بلند شدم و رفتم گوشه‌ای نشستم و گفتم: "خوب چه کارکنم، آقای معلمان گفته که باید بروم دکتر عینک بگیرم."

بابام گفت: "آقای معلمتان... لا اله الا الله" خلی ناراحت شدم. تا آدم حرفی بزنم همسایه مان شروع کرد به قصه تعریف کردن. قصه پسری را گفت که چشم هایش ضعیف بود و هیچ چیزی را نمی‌توانست درست و حسابی ببیند. برای همین هم همیشه در خانه و مدرسه دسته گل به آب می‌داد و باعث خنده و مسخره دیگران می‌شد. تا اینکه روزی به طور اتفاقی عینک مادر بزرگش را به چشم می‌زند و دنیا را برایش عوض می‌شود و خلاصه، گفت و گفت و گفت

تا اینکه بابام دلش به حالم سوخت و به مادرم گفت: "حالا فردا ببرش دکتر ببینم چه مرگشه." صبح که به مدرسه رفتم، هم‌ماش به فکر دکتر بودم. دلم می‌خواست زودتر تعطیل می‌شدیم و عصر با مادرم به دکتر می‌رفتم. حتماً چند روز بعدش هم عینک دسته فلزی و شیشه‌گرد به چشم‌هایم بود، درست عین آقای خلیلی. اما آن روز چقدر دیر گذشت، انکار یادشان رفته بود رنگ را بزنند.

بالاخره رنگ خورد و عصر هم با مادرم به دکتر رفتیم. کلی انتظار کشیدیم، تا نوبت به ما رسید. آقای دکتر هم خودش عینکی بود. اول

آقا؟ یعنی عینکنان را می‌دهید که به چشم‌هایم بزنم؟! "

همه بچه‌ها خندیدند. آقای خلیلی چپ چپ نگاهم کرد. ولی من شوخی نکرده بودم. خلیلی هم جدی می‌گفتم. چند روز این کار را تکرار کردم. آخر سر آقای خلیلی صدایم زد و گفت: "پسرجان اگر چشم‌هایت ضعیف است برو دکتر. از فراداهم بیامیز جلوریشین."

فرمای آن روز کلی با میرزایی دعا و کرم تا توانستم جایم را با او عوض کنم. آخرش هم آقای خلیلی که به کلاس آمد، با میرزایی صحبت کرد تا اوضاعی شد که جای خودش را با من عوض کند.

توی خانه هم موقع راه رفتن هر چیز سر راهم بود، بالغد می‌زدم و پیرتش می‌کردم. جنس استکان و نعلبکی شکستم، اما انکار فایده نداشت تنها چیزی که برایم می‌ماند، حای نیشگونهای مادرم توی بدنم بود.

بالاخره یک شب که همسایه بالایی مان برای مهمانی به خانه مان آمده بودند و مادر ظرفهای میوه و پیش دستی را وسط گذاشت، دیدم بهترین موقعیت است که ضربه نهایی را وارد کنم. اول ترسیدم، چون پدرم دیگر مثل مادرم نیشگون نمی‌گرفت. صبر می‌کرد تا مهمانها بروند بعداً کمر بند می‌افتاد به جانم.

با خودم گفتم: "چه عیبی دارد، جای کمر بندها خوب می‌شود، اما به جایش عینک همیشه برایم می‌ماند." به بهانه‌ای رفتم جلو آینه که روی طاقچه بود. بعد برگشتم و پایم را انداختم زیر ظرف میوه و درست مثل اینکه

تورا خدا اگر چیزی است ، به من هم بگوید . . .
دیگر خودم هم کم کم داشتم می ترسیدم .
اما آقای دکتر مثل اینکه همین یک کلمه را بلند
بود .

بادست به اتاق دیگری اشاره کرد . وقتی که
وارد اتاق شدم ، دستگاه عجیب و غریبی آنجا
دیدم . چیزی عین دوربین بود و گوشه دیگر اتاق
یک تلویزیون بود که جلویش چند تادکمه بود . به
من گفت : " بشین اینجا و توی این دوربین را
نگاه کن . " بعد خودش رفت و جلوی تلویزیون
نشست .

دیگر داشتم یواش یواش از خیر عینک می -
گذشتم ، فقط می خواستم از شر آن دستگاه
خلاص بشوم . توی همین فکر ها بودم که آقای
دکتر گفت " بلند شو جانم ، بلند شو !"
باخوشحالی بلند شدم و گفتم : " تموم شد
آقای دکتر ؟ ... حالا باید عینک بزنم ؟ "

دکتر لیخندی زد و گفت : " دوست داری
عینک بزنی ؟ "

گفتم : " بله آقای دکتر . . . یعنی ، نه آقای
دکتر . . . خوب فرقی نمی کند آقای . . . "

خندید . بعد شروع کرد به سوال پیچ کردن
من واز بابام وعموم و دوستانم و چند نفر
دیگر پرسید وگفت که آیا اینها عینک می زنند ،
بعد پرسید که کدام مدرسه می روم . اسم
معلمان را هم پرسید ؛ گفتم : " آقای دکتر ، اینها
چه ربطی به چشمهای من دارد ؟ "

بالبخت گفت : " زیاد هم بی ربط نیست . "
گفتم : " خوب ، بالاخره من باید عینک
بزنم یا نه ؟ "

مرار بروی تابلوی علائم نشاند . چیزی مثل
قاشق گذاشت روی چشم چپم و خودش پای
تابلو ایستاد و دانه دانه علامتها را با چوب
نسبتا " بلندی نشانم می داد . همه را خوب
می دیدم ، اما حتی یکی از آنها را هم درست
نگفتم . بعد نوبت چشم راست رسید . باز هم
را غلط گفتم .



دکتر سرش را تکان داد و گفت : "عجب . . . !"
مادرم ترسید . گفت : " خاک بر سرم ، مگه
چی شده آقای دکتر ؟ اون که چیزیش نبود ، یک
دفعه اینجوری شد . "

دیگر بهتر از این نمی شد . اما مثل اینکه هنوز
تمام نشده بود . آقای دکتر مرا پشت دستگاهی
نشاند و خودش هم آن طرف دستگاه نشست و
چشم هایم را نگاه کرد . خیلی طول کشید . دیگر
حوصلهام سرآمده بود . یک نسخه عینک نوشتن
که اینقدر دردسر نداشت . اما انگار آقای دکتر
نمی خواست رضایت بدهد . کارش که تمام شد
دوباره سرش را بلند کرد و گفت "عجب ! . . ."
ترس مادرم بیشتر شد . گفت : " آقای دکتر

کی جرات داشت به اکبری نگاه چپ کند! هر کس بهش می گفت، میرزا قلمدون، گردنش را خرد می کرد. قاسمی هم از همان اول که بهش گفتند میرزا قلمدون خندید و خودش هم شروع کرد با بچه‌ها همصدا شد و دیگر او هم به من می گفت، حسنی میرزا قلمدون. آنقدر گفت، تا بچه‌ها دست از سراو هم برداشتند و این میان فقط من بیچاره مانده بودم.

عجب غلطی کردم عینک گرفتم. اصلاً "تقصیر تلویزیون بود. همه شبهارا ول کرده بود و درست همان شی که من عینک گرفته بودم، آن فیلم را پخش کرده بود. بالاخره باچند تا از بچه‌ها دست به یقه شدم. اما زورم به همه‌شان که نمی رسید. دیگر نمی دانستم چه کار کنم. سرم گیج می رفت. بغض گلویم را گرفته بود. آقای خلیلی که وارد کلاس شد دیگر نتوانستم جلو خودم را بگیرم. با گریه گفتم: "آقا... آقا اجازه، اینها به ما می-گویند میرزا قلمدون".

منتظر بودم که آقای خلیلی هم از این حرف بخندد، اما نخندید. یکی از بچه‌ها گفت: "آقا همه‌اش تقصیر تلویزیونه."

آقای خلیلی پرسشگرانه گفت: "تلویزیون؟ به تلویزیون چه ربطی دارد؟"

این بار اکبری بلند شد. برخلاف هیکل گردو قلمبه‌اش، صدای زیر و نازکی داشت. گفت: "آقا اجازه، دیشب تلویزیون یک فیلم نشون داد که یک شاگرد عینکی بود، بچه‌های کلاستان مسخره‌اش می کردند و بهش می گفتند حسنی میرزا قلمدون..."

بچه‌ها هری خندیدند. آقای خلیلی گفت:

گفت: "بله، حتما"، اما به یک شرط! "گفتم: "چه شرطی؟" گفت: "به شرطی که بگویی، چرا می خواهی عینک بزنی؟" انگار بوبرده بود که قضیه از چه قرار است. دیدم حالا که از شانس من، گیریک دکتر خوش اخلاق افتادم، بهتر است قضیه را برایش بگویم. گفتم: "آقای دکتر، قول می دهید که به مامانم نگویید؟" گفت: "البته، به شرطی که راستش را بگویی."

من گفتم. همه چیز را گفتم. آقای دکتر هم یک نسخه برای من نوشت و به دستم داد و باهم آمدیم به اتاقی که مادرم نشسته بود.

مادرم هراسان بلند شد و گفت: "تورا خدا آقای دکتر، بگویند چی شده، چشم های پسرم چی شده؟"

دکتر نگاه مردانه‌ای به من کرد و قیافه‌ای جدی گرفت و گفت: "چیز مهمی نیست خانم فقط احتیاج به عینک دارد. این شماره عینکی که برایش نوشتم بگیرید. مشکل حل می شود."

بالاخره چندروز بعد عینک را گرفتم، اما مشکل حل نشد که هیچ، نازه مشکل شروع شد.

صبح اولین روزی که عینک را به چشمم زدم و به مدرسه رفتم، بچه‌ها شروع کردند به مسخره کردن من. از بدشانسی‌ام، تلویزیون هم شب قبلش فیلمی درباره یک شاگرد عینکی نشان داده بود، بچه‌ها دست گرفته بودند و همان منظره را که نوبی فیلم به آن شاگرد عینکی می گفتند، به من می گفتند: "حسنی میرزا قلمدون... حسنی میرزا قلمدون"

البته اکبری و قاسمی هم عینکی بودند، اما

دکتر هم به مدرسه تلفن کرد و ماجرا را برای معلم آن شاگرد تعریف کرد . . . "

دیگر صورتم داغ شده بود. سرم سنگینی می کرد. از دست آن دکتر چقدر عصبانی شده بودم. آقای خلیلی هنوز داشت حرف می زد: "اولین روزی که آن شاگرد با عینک به مدرسه آمد، بچه‌ها شروع کردند به مسخره کردن او. خوب آن شاگرد هم از یک طرف به خاطر علاقه به معلمش، دوست داشت عینک بزند و مثل او بشود، و از طرف دیگر تحمل حرف ها و مسخرگی های بچه‌ها را نداشت. معلمشان که از ماجرا خبردار شده بود، زنگ تفریح آن پسر را به دفتر مدرسه برد و باهاش صحبت کرد و بهش گفت که تقلید از انسانهای خوب و بزرگوار و وارسته، کار خوب و پسندیده‌ای است، اما باید از رفتار و کردار آنها تقلید کنیم، نه فقط از ظاهرشان. . . خلاصه آخر سر هم به آن شاگرد گفت: "برای اینکه بچه‌ها از ماجرا بویی نبرند بهتر است چند روزی با عینک به مدرسه بیایی وقتی که آنها از آسیاب افتاد، عینک را بردار و مثل خودت باش . . ."

وقتی حرفهای آقای خلیلی تمام شد، چند نفر از بچه‌ها گفتند: "وا . . . چه قصه، بی‌مزه‌ای" و همه خندیدند.

من هم چند روزی با عینک به مدرسه رفتم وقتی که آنها از آسیاب افتاد، عینکم را برداشتم و سعی کردم مثل خودم باشم، اما هنوز هم آقای خلیلی را دوست داشتم، بیشتر از گذشته.

پایان

"ساکت!"

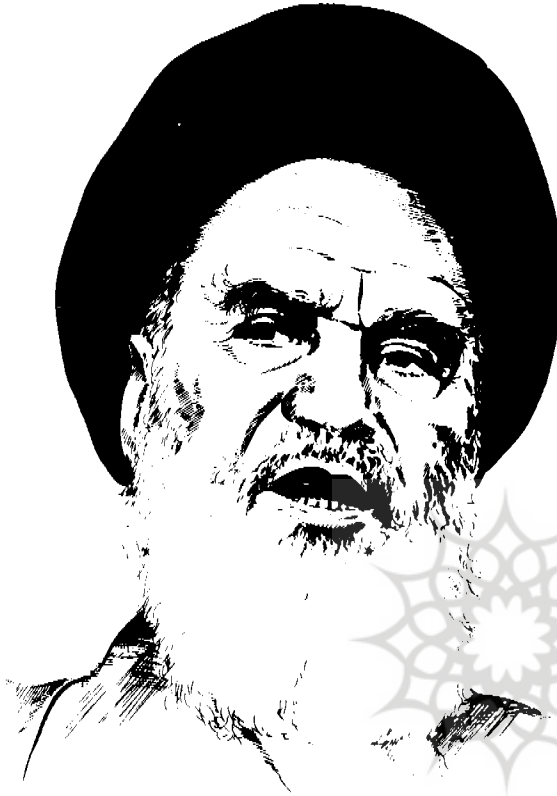
اکبری ادامه داد: "آقا اجازه، بعد اون پسر ناراحت شد، واسه همین دیگسر عینکش را برداشت و گذاشت توی کیفش . . . خوب عینکش را که بردارد، دیگر نمی بیند دیگر، واسه همین از بچه‌ها افتاد و سرش شکست، بعدا، "دیگر بچه‌ها بهش نگفتند، حسنی میرزا قلمدون ."

دوباره بچه‌ها خندیدند. این بار آقای خلیلی هم لیخند کم رنگی زد و گفت: "پس اینطور! . . . خوب بگذارید من هم یک قصه‌ای درباره همین عینک برایتان تعریف کنم ."

اسم قصه که آمد، بچه‌ها خودشان را جابه‌جا کردند، ساکت و آرام نشستند. آقای خلیلی ادامه داد: "توی یک مدرسه، معلم ریاضی کلاس اول راهنمایی عینکی بود. توی آن کلاس شاگردی بود که دوست داشت، مثل معلمش باشد. برای همین تصمیم گرفت او هم مثل معلمشان عینک بزند . . ."

خشکم زده بود. آقای خلیلی چی می‌گفت؟ انگار ماجرای مرا تعریف می‌کرد. اما، از کجا فهمیده بود. دلم می‌خواست هرچه زودتر آخر قصه را بدانم.

آقای خلیلی ادامه داد: "اما چشم‌های آن شاگرد ضعیف نبود و نیازی به عینک نداشت. برای همین نقشه‌ای کشید و طوری وانمود کرد که چشمهایش ضعیف است و مادرش که از ماجرا بی‌خبر بود، مجبور شد او را پیش دکتر ببرد. دکتر هم وقتی که چشمهای آن پسر را خوب معاینه کرد، متوجه شد که چشمهایش ضعیف نیست، اما برای اینکه دل آن بچه را نشکسته باشد، نسخه عینکی را برایش نوشت که نمره‌اش صفر بود. چند روز بعد، آن شاگرد عینک را خرید. از طرفی



خاطره ای از نوه گرامی حضرت امام (س)

در آخرین روزهای وداع

امام (س) فرزندان خود را به تحصیل و فراگیری دانش توصیه فرمودند .

آنچه در پی می خوانید ، خاطره ای درس آموز از حجت الاسلام مسیح بروجرودی - نوه گرامی حضرت امام خمینی (س) - است ، که از روزها و لحظه های سخت و جانسوز وداع بارهبرکبیر انقلاب اسلامی می گوید ، از وصیت ها و نصیحت های آن بزرگوار می - گوید ، نصیحتی که در عمق جان می نشیند و ریشه در زرفای روح بلند آن بزرگ مرد تاریخ دارد :

از قم که به تهران آمدم ، در یکی از روزهای بعد از عمل جراحی خدمت آقارفتم ، معمولاً " برای احتیاط ، موقع ملاقات با ایشان لباس سفید پرنساری می پوشیدیم ، آقای

دکتر طباطبایی هم در اتاق بودند. من از پایین تخت با اشاره دست خواستم چیزی به آقای طباطبایی بگویم. آقا درحالی که روی تخت خوابیده بودند، فرمودند:

"اون کیه که با دست دارد اشاره می کند؟"

آقای طباطبایی گفت: "مسح"

آقا گفتند: "مسح اینجاست؟!"

— به

من بلافاصله نزدیکتر رفتم و سلام کردم. آقا گفتند: "سلام علیکم، تو این حاجه‌گار

می کنی؟"

گفتم: "آقا، کتابهایمان را آورده‌ام و درسمان رامی خوانیم."

گفتند: "جی جی می خوانی؟"

گفتم: "فقه می خوانم، اصول می خوانم..."

گفتند: "پیش کی می خوانی؟"

گفتم: "اصول پیش آقای استادی..."

گفتند: "فقه پیش کی می خوانی؟"

گفتم: "پیش آقای پایانی..."

گفتند: "پایانی؟!... نمی ستاسم..."

گفتم: "گمان نمی کنم از ساگردان شما بوده باشند..."

گفتند: "بسیار خوب..."

بعد از چند لحظه گفتند: "برنامه، درسی تان را به خاطر من بهم نزنید."

در آن موقع خانم طباطبایی هم در اتاق بودند. آقا روبه خانم طباطبایی کردند و

گفتند: "به فریده — همسر آقای اعرابی — بگویند برنامه شان را به خاطر من بهم نزنند."

به بقیه هم بگویند برنامه درسی شان را به خاطر من بهم نزنند..."

من که دیدم جهت حرف از من برگشت از ترس این که می‌آدا آقا امر کنند که به قم

برگردم، خودم را کنار کشیدم. چون هروقت به تهران می‌آمدم و خدمت آقای رسیدم

تاءکید داشتند که به قم برگردم تا درسهایم قطع نشود.



روز بعد هم خدمت آقا بودم. با همان لباس سفید. این بار طوری بالای سرایشان

ایستاده بودم که مرانینند. آقای دکتر طباطبایی هم کنار آقا ایستاده بود و داشت سِرم

دست ایشان را درست می کرد. به ظاهر حال آقا نسبت به روز قبل بهتر شده بود. در

همین لحظه، نگاه آقا به من افتاد و به دنبال آن، آقای طباطبایی به سوخی گفت: "آقا

مسیح هم بواش بواش دارد دکتری یادمی گیرد ."

آقا باحالت تغیر پرسیدند : " مسیح اینجاست ؟"

آقای طباطبایی گفتند " بله " . اما دیگر کارخواب شده بود .

آقاگفتند : " من از مسیح بدم آمد ."

گفت : " چطور ؟"

گفتند : " درسش را ول کرده آمده این جا ."

من فوری جلو رفتم و سلام کردم . گفتند : " سلام علیکم ، تو این جا چه کاری کنی ؟"

گفتم : " آقا ، من هستم در خدمتتان . . ."

گفتند : " نخیر ، بروقم درست رابخوان !"

گفتم : " آقای سلطانی هم آمده اند این جا و من پیش ایشان درس می خوانم ."

گفتند : " نخیر ، بروقم !"

گفتم : " آقا ، می دانم که همیشه سفارش شما به مادر باره ، در شان بوده ، برای همین

نمی گذارم به درسم لطمه بخورد . . ."

گفتند : " نخیر ، بروقم ! دیگر هم برنگرد ."

آقای طباطبایی خواست شوخی کند ، گفت : " آقا ، العلم العلمان ، علم الابدان و علم الادیان ، آقا مسیح در قم علم الادیان می خواند ، این جا هم آمده که علم الابدان یاد بگیرد . . ."

آقاگفتند : " همان علم الادیان برایش کافیه !"

من دیگر چیزی نگفتم ، آقای طباطبایی هم دیگر سکوت کرد . . . صبح روز بعد بساز

پرسیدند : " مسیح هنوز این جاست ؟"

من هم برای این که خیالشان را راحت کنم ، جلو رفتم و گفتم : " آقا ، من ساعت

۵ صبح به قم می روم ."

فرمودند : " من بهت دعا می کنم ."

دستان را بوسیدم و بیرون رفتم . ساعت پنج صبح هم راه افتاده وبه قم رفتم و

سه شبانه باز طاقت نیاوردم و برگشتم . دیگر خدمت آقا نرفتم . گویا یکی دوبار هم سراغم را گرفته بودند .

بایستی درحقیقت به سازمان دهی گروههای روانی - پرورشی - پزشکی - اجتماعی دست زد ، گروههایی که به صورت سیار مرتبا " چرخه ردیابی، تشخیص ، درمان و مراقبتهای پس از درمان را به مقیاس ملی در سطح مملکت به عهده می گیرند . اگر چنین برنامه‌ای را همه نظامهای دست- اندرکار ، همه نهادهای دست اندرکار، برای پاسخگویی به مشکلات همایشی از افراد جامعه که اینک تحت عنوان گستره؟ کودکان استثنائی از آنها سخن گفته می شود ، دنبال کنند ، به شما اطمینان می دهم که ظرف یک برنامه ده ساله قسمت اعظم مشکلات مربوط به کودکان استثنائی راپشت سر بگذاریم . یعنی ما می توانیم به این مظلومان جهان چهارمی فرصت بازگشت بسه زندگی اجتماعی را بدهیم . فرصتی که اینها مثل جهان سومیاها از دست داده اند و کسی به فکر آنها نیست و کسی شرایط بازگشتشان را فراهم نمی کند . این نکته و همه نکاتی را که یادآور شدیم برای چه چیز است ؟ در آخرین تحلیل برای این است که با تشخیص درست ، بدون لاف زدن ، بدون ندانم کاری ، موجودی را به دست یک مربی بسپاریم تا اینکه تلاش های این مربی به ثمر برسد ، از نتیجه کار خودش خشنود باشد ، که گام مثبت و مهمی جهت حاشیه - زدایی برمی دارد . اگر چنین نباشد کار بسیار مشکل خواهد بود . روان شناسی امروز تمام پایه‌های لازم را برای درک مسائل فراهم کرده است . درحقیقت کافی است که در خط روان تحلیل گری مثلا " به نظریه‌ای مثل نظریه " ویتی کات " روی آورید . کافی است به این نکته توجه کنید که به نظر این دانشمند هر مادری به عنوان مادر شایسته یک مرحله دلمشغولی مادری را پشت سر می گذارد و در این مرحله دلمشغولی مادری است که تمام ارتباطات بین مادر و کودک تنظیم می شود ، یعنی آن چیزی که " در اختیار گرفتن " کودک است ، آن چیزی که به معنا و به منزله دست ورزی ، به معنا و به منزله دادن خدمات به یک کودک است و بالاخره آن چیزی که به معنای فنی کلمه در حکم ارائه شیء است . این یک نکته بسیار بدیع است . یک مادر دلمشغول در کمین لحظه لحظه‌های تحول کودک است . به محض اینکه موقعیت مناسب برای ارائه شیء بود باید آن شیء را ارائه بدهد ، نه زودتر و نه دیرتر . در چنین شرایطی مادر ، مادر است . در غیر این صورت مادر یک ارتباط گسیخته گونه با فرزند دارد ، مادری است که نقش مادری را تحمل نمی کند ، در کسوت درمانگری در مقابل کودک خود قرار می گیرد و این سواى آن چیزی است که از یک مادری خواهیم . اگر ما روزی مریبان دلسوز و شایسته خود را با این مفهوم آشنا کنیم که باید اینان مادران کودکان استثنائی باشند با تمام خصوصیاتى که می توان برای یک مادر دلمشغول بر شمرد ، در چنین شرایطی با پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای مواجه خواهیم شد .

تصور می کنم که همه می خواهیم کساری انجام دهیم برای بهتر کردن ، برای بهزیستی ، یعنی به عبارت دیگر برای مقابله با حاشیه زیستی من عرایض را با حاشیه زیستی آغاز کردم و با حاشیه زیستی هم به تعبیر دیگر پایان می دهم امیدوارم حرکتی که انجام می دهیم در حکم " حاشیه زیستی - زدائی " باشد .

حادثه خبر نمی کند!

اگر بتوانیم آگاهی لازم را در مورد اتفاقات احتمالی به دست بیاوریم، طبیعتاً "از خطرات آنها نیز مصون خواهیم بود."

این مقاله شروعی است برای تحقق این هدف. ان شاء الله

مؤلف: رزماری گراهام

مترجم: یاور دهقانی هشتجین

سوانح

کودک ندهید، چون ممکن است باعث خفگی او بشود. هرگز به اطفال خردسال، شکلات، گردو، فندق و غذائی رشته مانند ندهید.

۵ - سنجاق قفلی هارابسه صورت بسته بندی نگهداری کنید و اشیای نظیر آن را دور از دسترس کودک نگه دارید.

۶ - قبل از دادن هرگونه اسباب بازی به کودک دقت کنید که قسمتهای آن جداشدنی و تکه تکه هستند (مثل چشم شیشه ای عروسک) و یا لبه های تیز دارند یا نه؟ و از دادن این گونه وسایل به او خودداری کنید.

۷ - هرگز برای کودکان بیش بند پلاستیکی استفاده نکنید

۱ - سوانح در یک لحظه اتفاق

می افتد و عیب جویی و متهم کردن افراد، بعداً شروع می شود.

۲ - مواظب باشید در موقعی که کودک روی دستهای شماست و به او شیر می دهید، به خواب نروید.

۳ - هرگز شیشه شیر را به طفل ندهید که در رختخواب خودش به تنهایی بخورد، چون ممکن است مریض باشد و استفراغ را فرو بدهد.

۴ - وقتی که خودتان در اتاق نیستید، چیزی برای خوردن به

دودهای مسموم کننده باعث خفگی اش شوند .

۱۳ - همیشه درموقعی که کودک را درحیاط یا باغچه می - گذارید، یک توری محافظ روی کالسه بکشید که مانع پرییدن حیوانات بر روی آن بشود .

۱۴ - درموقع انتخاب کالسه برای کودک، تعادل آن را امتحان کنید . طفل را طوری درروی کالسه قرار دهید که مطمئن شوید در صورت نبودن شما واژگون نخواهد شد . ترمزهای عادی اصطکاکی بعضی مواقع برای کالسه ها نامطمئن هستند و بعضی از سازندگان کالسه، گیره های اضافی نیز تدارک می بینند .

۱۵ - برای آتشدان همیشه از یک محافظ استفاده نمایید و اتصال محکم آن به دیوار اطمینان پیدا کنید .

۱۶ - پوشاندن لباسهای ضد شعله مخصوصا " به هنگام شب احتیاط عاقلانه ای است .

۱۷ - هرگز فنجان یا پارچ پر از آب یا مایع گرم را نزدیک یا بالای سر کودک قرار ندهید .

وبه طفل اجازه ندهید با کیف پلاستیکی بازی کند ، چون اگر آنها را به صورتش بجسباند ممکن است باعث خفگی او شوند .

۸ - ناموقعی که کودک نتوانسته است بدون کمک بنشیند ، استفاده ازبالش در کالسه یا تخت خواب عاقلانه نیست . اگر برای محافظت از سرش آنرا ترجیح می دهید باید محکم و سفت باشد .

۹ - هرگز کودک را درحالی که روی تخت خواب ، میز ، یا نیمکت بدون محافظ دراز کشیده است ترک نکنید ، او ممکن است به روی زمین بغلتد . این کار مخصوصا " زمانی اتفاق می افتد که شما فکر می کنید او کوچکتر از آن است که به تنهایی حرکت کند .

۱۰ - همیشه درموقعی که کودک روی صندلی بلند یا کالسه است او را بطور مطمئنی ببندید .

۱۱ - درموقع مسافرت ، بهتر است کودک صندلی عقب را اشغال کند . وقتی که به حد کافی بزرگ شد و توانست بنشیند از یک صندلی بچگانه بایند محافظ در ماشین استفاده کنید .

۱۲ - هرگز کودک را در داخل ماشین تنها نگذارید . ممکن است

بودن شیرگاز اطمینان حاصل کنید .

۲۳ - تمام داروها و مواد تمیز کننده را دور از دسترس کودک نگه دارید . بر روی تمام بطریهائی که مواد خطرناک و مضر دارند برچسب بزنید تا اشتباهاً در موقع عجله داشتن از یکی به جای دیگری استفاده نکنید .

۲۴ - کودک را از تمام وسایل خانگی مثل یخچال ، اطو و غیره دور نگه دارید .

۲۵ - نرده‌های کنار تخت خواب یا محل بازی کودک باید به حد کافی نزدیک به هم قرار گرفته باشند ، به طوری که اجازه ندهند کودک سرش را از بین آنها بیرون بیاورد . بر روی پنجره‌های کوتاه نیز نرده بزنید .

۲۶ - یک دروازه ایمنی بر روی پله ها قرار دهید .

۲۷ - نکاتی را که باید در موارد اضطراری مثل خفگی ، برق گرفتگی یا سوختگی شدید رعایت کنید ، دقیقاً به خاطر بسپارید .

۲۸ - شماره تلفن پزشک را آماده و در دسترس داشته باشید .

۱۸ - هرگز کتری یا قابلمه را طوری روی اجاق قرار ندهید که نوک یا دسته آنها روبه خارج باشد .

۱۹ - رومیزی را طوری پهن نکنید که از کناره های میز آویزان شود . ممکن است کودک آنرا پایین کشیده و مایعات گرم یا مواد خطرناک را روی خودش بریزد .

۲۰ - در موقع آماده کردن وسایل شستشوی کودک همیشه آب سرد را قبل از آب گرم بریزید . واز اول به این کار عادت کنید که با قراردادن آرنج در آب ، قبل از گذاشتن کودک در آن ، حرارتش را امتحان کنید .

۲۱ - هرگز به کودک اجازه ندهید حتی برای یک لحظه در حمام تنها بماند . غرق شدن فقط چند ثانیه وقت لازم دارد .

مواظب باشید که سطه‌های آب در گوشه و کنار و در دسترس کودک نباشد و روی حوض حیاط به نوعی پوشانده شود .

۲۲ - هرگز پریز هارا باز نگذارید ، یک دوشاخه در آن قرار دهید یا محافظ روی آن نصب کنید . تمام سیمهای برق را از نظر لخت بودن امتحان کنید . از ایمن

دیدن جان ، از سلامتش اطمینان حاصل کند .
جان به عنوان یک شخصیت ضداجتماعی
(سایکوبات) رشد کرد ، او هرگز از روابط جنسی
لذت نبرد و سرانجام نیز دیوانه شد .

دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که حتی
حیوانات آزمایشگاهی ، همچون موش و سگ را نیز
اگر در ساعات اول تولد از شرکت در بازی های
پرخاشگرانه بازداریم ، بعدها هرگز نخواهند
توانست در مقابل حمله دیگران از خود عکس -
العمل نشان دهند و اما جدا کردن فرزندان
خردسال هنگامی که در حال جنگ و دعوا و
ستیزند و یا نسبت به یکدیگر ، خشونت و گستاخی
می‌کنند و انکشی کاملاً " طبیعی از جانب والدین
است ، زیرا هرگز نباید آنها را برای رسیدن به یک
توافق به حال خود وا گذاشت ، در این صورت باید
سعی کرد که کودک این موارد را بخوبی بیاموزد
در غیر این صورت با آغاز مدرسه ، خود به گونه‌ای
در دناک خواهد آموخت . توجه و مراقبت بیش از
حد در خانه ، دلیل بالقوه عدم محبوبیت در
مدرسه است . باید به کودکان اجازه داد
بتدریج که بزرگتر می شوند درباره مسائل خود
تصمیم بگیرند ، حتی اگر در موردی نیز اشتباه
می‌کنند ، نباید چندان اهمیت داد ، چرا که
آنان از تحارب خود ، درس می‌آموزند .

البته لازم است تا از کودک در برابر حوادث
حدی و بحرانی که متناسب با سن و رشد او نیست
حفاظت به عمل آید ، اما باید توجه داشت که
این مراقبت ، موجب بازداشتن او از مقابله کردن
با حوادث کوچکی که به او نتایج دقت یاسهل -
انگاری رامی آموزد ، نشود .

تکالیف درسی یاری می دهند و با زمانی که
فرزندشان از کودکان دیگر و یا معلم خود انتقاد
می‌کند ، بی‌وسه بدون شنیدن حرفهای طرف
دیگر ، از او حمایت می‌کنند و هرگاه او دچار
مشکلی شود ، به کمکش می‌تابند و قانعش می -
سازند که هیچ کاری را نمی‌تواند به تنهایی
انجام دهد و هیچ لزومی هم ندارد که سعی
کند . همچنین در حضور او ، به معلمش می‌گوید
که فرزندشان بسیار حساس و نازک نارنجی است .
هر صبح مادر در سنین ۸ ، ۶ و حتی ۱۰ سالگی
لباسهای او را برتن و برای رفتن به مدرسه
آماده‌اش می‌کند ، در ضمن پول توجیبی زیادی
به او می‌دهد تا هر چیزی را که می‌خواهد
بتواند تهیه کند . مادر ، از هیچ کوششی برای
جلب رضایت و خشنودی او دریغ ندارد . او درک
نمی‌کند که حفاظت و حمایت کودک در برابر



تمامی تنشها و فشارها ، فاجعه آفرین است .
والدین جان را سکین تصمیم گرفتند برای
پرورش و رشد فرزندشان به دوران هرفشار و تنش
هرگز او را به مدرسه نفرستند ، و مادرش آگاهانه
او را از همه لذت محروم ساخت ، حتی زمانی
که یک اسباب بازی به او می‌داد خیلی زود از
دستش می‌گرفت . هنگامی که جان به آکسفرد
رفت ، مادرش نیز برای زندگی کردن به آن شهر
نقل مکان نمود ، در حالی که همسرش همچنان
در لندن به سر می‌برد . او رفت تا هر روز با

شیر مادر

وخواص آن

دکتر سیدحسین عارفی

ضمن قدردانی و تشکر فراوان از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر سید حسن عارفی که به ما اجازه دادند سلسله مقالاتی را از کتاب پرمحتوایشان تحت عنوان "تغذیه نوزاد با شیر مادر و خواص آن" در مجله پیوند ارائه دهیم امیدواریم که این اقدام مورد قبول خداوند و استفاده مادران عزیز باشد.

تغذیه نوزادان با شیر مادر و جلوگیری از بدی تغذیه و مرگ و میرها"

افزایش بازدهی مفید عمر انسان و بهره‌های مادی و معنوی افراد از نظر کیفی و کمی، ارتباط

بسیار نزدیک با سلامتی تک تک آنها دارد و با توجه به رشد سریع مغز در دو سال اول زندگی، این سالها برای پایه گذاری سلامت آینده انسان از اهمیت بسزایی برخوردار است. در یکی دو سال بعد از تولد احتیاجات بیولوژیکی و روانی - اجتماعی طفل نوزاد به نحوی است که شکل گیری اصولی رشد و نمو و ادامه سیر تکاملی صحیح آنها نیاز به توجه خاص دارد.

بدی تغذیه نوزاد بویژه در ممالک در حال توسعه و مناطقی محروم جهان مهمترین مسأله‌ای است که سلامتی میلیونها کودک را به خطر انداخته و عامل مهمی در تاءخیر رشد و نمو و مرگ و میر آنهاست.

بدی تغذیه با ایجاد علایم و تظاهراتی به شکل "مارا سموس" "کواشورکو"، تاءخیر در رشد و نمو و وقفه در سیر تکاملی، لاغری مفرط و بروز اختلالات گوارشی و کبدی قلبی و عروقی، سیستم عصبی و غیره. تنها یک مسئله پزشکی نیست بلکه ریشه‌های اقتصادی، اجتماعی سیاسی و ارتباط نزدیک با فقر و تنگدستی و گسترش سایه شوم استعمار و استثمار و استحمار دارد. دال بر ادعای فوق، آمار منتشر

ظهور علائم بدی تغذیه در این نوزادان است. نوزادانی که در بدو تولد با شیر مادر تغذیه نمی شوند، در صورتی که در مناطق فقیر نشین جهان و خانواده‌های تنگدست متولد شده باشند، بیشتر از نوزادانی که در شرایط زندگی مساوی بوده، ولی با شیر مادر تغذیه می شوند، مبتلا به بدی تغذیه خواهند شد، زیرا کافی نبودن درآمد خانواده اجازه تغذیه مناسب به نوزاد را نخواهد داد و شیوع عفونت‌ها و عدم رعایت اصول بهداشتی مزید بر علت شده، احتمال بدی تغذیه و خطر مرگ و میر را افزایش می دهد.

بنابراین، علاوه بر بهبود وضع بهداشتی خانواده‌ها و محیط‌های محروم اجتماع، تغذیه نوزادان با شیر مادر می تواند بلندترین و سریع‌ترین و بی‌خرجترین گامها در جهت کاهش بدی تغذیه و مرگ و میر نوزادان در ممالک در حال توسعه باشد. برنامه ریزی دقیق برای حل مسأله فوق یک فوریت پزشکی در عصر حاضر است و ایجاب می کند هر چه سریعتر برنامه‌های دقیق در جهت افزایش تغذیه نوزادان با شیر مادر طرح ریزی و به مورد اجرا گذاشته شود.

شده مشترک سازمان بهداشت جهانی و یونیسف در سال ۱۹۸۱ است: سالانه ۱۷ میلیون کودک کمتر از ۵ سال در جهان فوت می کنند. ۱۶/۵ میلیون از این ۱۷ میلیون نفر مربوط به کشورهای در حال توسعه است. کامل بودن شیر مادر از نظر مواد غذایی، ضد عفونی کنندگی و ایمنی بخشی سبب می شود که نوزادانی که با شیر مادر تغذیه می کنند، تا سن ۴ - ۶ ماهگی به بدی تغذیه و عوارض مربوط به آن مبتلا نشوند.

ادامه تغذیه نوزاد با شیر مادر بعد از ۴ - ۶ ماهگی تواءم با مواد غذایی دیگر در مناطق محروم جهان، به ندرت سبب بدی تغذیه این کودکان می شود. اما قطع شیر مادر و تغذیه نوزادان با مواد غذایی نیمه جامد و جامد در مناطق محروم به علت ناکافی بودن مواد غذایی از نظر کیفی و کمی، احتمال بدی تغذیه و خطر بیماری‌ها و مرگ و میرها را در این کودکان چندین برابر افزایش خواهد داد.

نبودن مواد غذایی لازم و مناسب از نظر کیفی و کمی رهبران بودن آنها و عدم امکان خرید توسط خانواده‌های تنگدست کم درآمد و فقیر عامل مهمی در

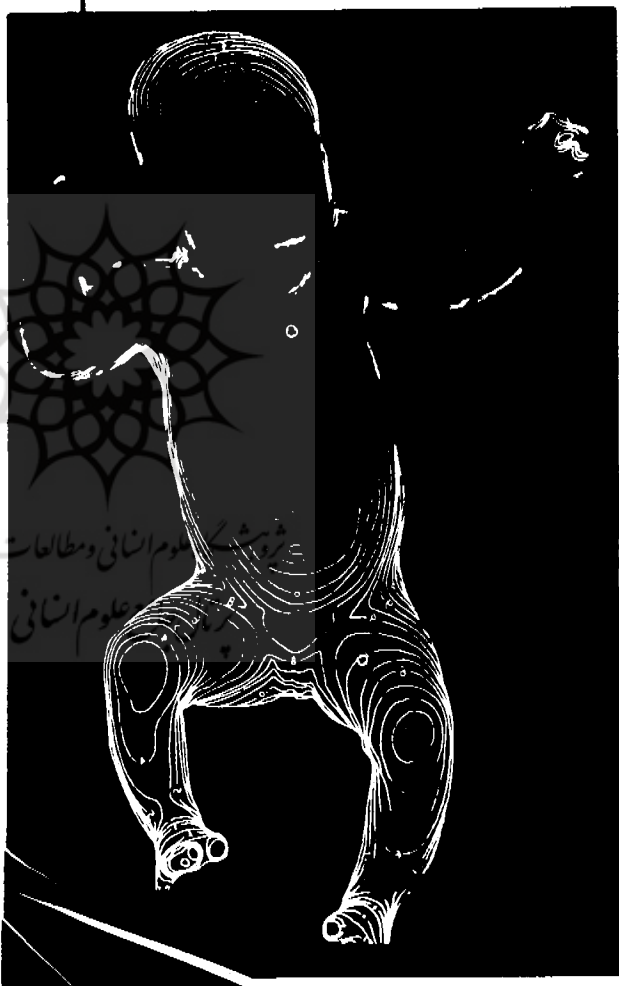
طب و والدین

دکتر وحید موحد

امروزه اهمیت طب پیشگیری و تشخیص زودرس بیماریها بر هیچکس پوشیده نیست. با شناخت سریع بیماریها و برطرف کردن ریشه‌ای و به موقع آن می‌توان از ظهور عوارض بالقوه خطرناک و برگشت ناپذیر، در بسیاری از موارد جلوگیری کرد.

برای داشتن یک جامعه سالم، چه از نظر جسمی و چه به لحاظ روانی نخست باید کودکانی سالم داشت. در کشورهای نظیر کشور ما که در آن کمبود پزشک و امکانات درمانی بوضوح مشهود است و بهداشت عمومی نیز علی‌رغم روند روبه رشد هنوز کافی نیست و وظیفه دشواری برعهده والدین قرار دارد که همان شناخت سریع و بموقع نخستین علائم و تظاهرات بیماریهای شایع کودکان است. مسلماً "ارتقای سطح آگاهی طبی والدین به کمک رسانه‌های گروهی و سلسله مقالاتی که باید در دسترس همه والدین قرارگیرد، از دشواری این امر کاسته و سره‌پس‌های خدمات طبی را در افزایش کارایی شان یاری خواهد داد.

علائم و عوارض دستگاه تنفس فوقانی در مجموع شایعترین علت مراجعه اطفال به سرویس‌های پزشکی است. این دستگاه که دائماً



والدین باید توجه داشته باشند که آلرژی اکثراً به شکل فامیلی وجود دارد و ممکن است در طفل یک یا چند تظاهر آلرژیک تواءماً وجود داشته باشد.

تظاهرات آلرژیک در دستگاه تنفس فوقانی اطفال آنها را مستعد عفونتهای این سیستم می نماید و بدین ترتیب شیوع عفونتهای دستگاه تنفس فوقانی در اطفال مبتلا کاملاً بیشتر از سایر اطفال است. همچنین ابتلای طفل به آلرژی سبب طول کشیدن عفونتهای سیستم تنفسی و تمایل این عفونتها به ازممان می شود. علائمی که والدین را به احتمال وجود آلرژی در کودکشان مشکوک می کند متعدد است. وجود آلرژی های مختلف در خود والدین یا خویشاوندان درجه اول همیشه باید مد نظر باشد. تظاهر آلرژی در بینی به شکل حملات عطسه است که معمولاً، دنبال آن آبریزش از بینی و گرفتگی آن بوجود می آید. این نوع آلرژی که رینیت آلرژیک نامیده می شود ممکن است فصلی باشد و بویژه در بهار تظاهر نماید که به آن "تب یونجه" نیز اطلاق می شود. کودک مبتلا اکثراً حالت "فین فین کردن" دارد، ترشح رقیق آبیکی

در تبادل مستقیم با محیط خارج و تغییرات آن و من جمله آلودگیهاست، از آسیب پذیرترین سیستم های عضوی اطفال است که عفونت آن بیش از سایر سیستم ها بروز می کند. بویژه در فصلهای سرد سال به علت کاهش درجه حرارت مخاطات و تماسهای نزدیکتر در محیطهای بسته سرایت بیماریهای عفونی فزونی می گیرد. درذیل، برخی از حالات و بیماریها - یهای شایع دستگاه تنفس فوقانی اطفال که شناخت آنها توسط والدین ضروری تر است، به صورت اختصار، اشاره می شود.

آلرژی یا حساسیت

شناخت این حالت توسط والدین از آن حیث اهمیت دارد که شیوع حالات آلرژیک در برخی آمارها حتی تا رقم ۲۰ درصد نیز گزارش شده است. آلرژی اشکال مختلفی به خود می گیرد که شامل کهیر جلدی بر اثر خوردن مواد آلرژن (مثل تخم مرغ، گوجه فرنگی، شیر، ...)، آسم آلرژیک، درماتیت آتوپیک و رینیت آلرژیک می گردد. در دستگاه تنفس فوقانی، آلرژی بنیاد بسیاری از موارد آسیب زا است.

می آورد. به محض بروز نخستین نشانه‌های به اصطلاح "سرماخوردگی" مراجعه به متخصص کودکان ضروری است و در این مراجعه یادآوری زمینه آلرژیک طفل به پزشک الزامی است.

در صورت عدم درمان زودرس و مناسب عفونتهای ویروسی شایع دستگاه تنفس فوقانی این کودکان - که بطور معمول با تشکیل چرک همراه نیست - به عفونتهای باکتریال راه می برد که با التهاب چرکی دستگاه تنفس فوقانی - من جمله بینی و سینوسها همراه است و چنانکه بطور معمول دیده می شود تمایل به ازمان ضایعه نیز وجود دارد. در صورت مزمن

ویاسفید رنگ، کم و بیش از بینی وجود دارد و در موارد شدید خارش بینی و چشم حتی کام نرم و محوطه حلق کودک رامی آزارد.

شناخت این حالت توسط والدین از جنبه‌های مختلف مهم است. کودک مبتلا را باید بیش از طفل سالم از معرض گردوغبار آلودگی هوا، دود سیگار و هوای سرد و آلرژن‌های مختلف که سبب تحریک مخاط می شوند مثل بوهای تند معطر و گرده گل محافظت کرد. تحت نظر قرار دادن طفل توسط یک متخصص اطفال اطمینان خاطر بیشتری برای والدین از نظر کنترل نهایی عفونتهایی که بر زمینه آلرژی افزوده شوند بوجود



لوزه‌های گامی ولوزه، سوم (آدنوئید) در حضور آلرژی مشکل درمانی ویژه‌ای هم از نظر والدین و هم از نظر پزشک بوجود می‌آورد. والدین باید بدانند که در این موارد عمل جراحی لوزه منجر به شعله‌ور شدن آلرژی می‌گردد و کنترل طبیی بیماری لوزه‌ها بر عمل جراحی طفل کاملاً "ارجحیت دارد".

نتیجه نهایی آن که شناخت آلرژی طفل توسط والدین از عوامل مهمی است که به کنترل پیشرفت بیماریهای طفل در سنین مختلف کمک می‌کند.

شدن عفونتهای باکتریال بینی و سینوسها در زمینه آلرژیک، کنترل مؤثر آن دشوار می‌گردد و راه برای بروز عوارض جدی فراهم می‌آید. باید در اینجا به والدین متذکر شد که مخاط تمامی دستگاه



تنفس فوقانی وجودی به هم پیوسته است که به شیپور استاش (راه ارتباطی حلق با گوش میانی) و گوش میانی نیز متصل می‌باشد و التهاب حاد یا مزمن در این سیستم زمینه را برای عفونتهای گوشى اطفال که نهایتاً "منجر به تخریب سیستم شنوایی می‌شود فراهم می‌سازد.

بنابراین، در این اطفال شیوع ترشح چرکی از گوش و نیز کاهش شنوایی به علت تجمع مایع در گوش میانی (موسوم به اوتیت سرروز) بیشتر است. بزرگی



که بخورشید رسیدیم

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
 زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
 آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود
 عاقبت در قدم بادبهار آخر شد
 شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل
 نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد
 صبح امید که بد معتکف پرده غیب
 گو برون آی که کار شب نار آخر شد
 آن پریشانی شبهای دراز و غم دل
 همه در سایه گیسوی نگار آخر شد
 باورم نیست زید عهدی ایام هنوز
 قصه غصه که درد دولت یار آخر شد
 ساقیا لطف نمودی قدحت پرمی باد
 که به تدبیر تو، تشویش خمار آخر شد
 بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش
 که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد
 در شمار ارچه نیاورد کسی "حافظ" را
 شکر، کان محنت بی حد و شمار آخر شد

سروبال

سروبال شانه گر باشد به زیر پانهدید
 پای اگر از ره فروماند به راهش وانهدید

زالان خرمیال در محراب

به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد
 تورا در این سخن انکار کار ما نرسد
 اگر چه حسن فروشان به حلوه آمده اند
 کسی به حسن و ملاحظت به یار ما نرسد
 به حق صحبت دیرین
 گویا درکنگره بزرگداشت حافظ بود . نمی -
 دانم یادتان می آید؟ در این محفل ، حضرت
 آیت الله خامنه‌ای رهبر مسلمین جهان هم حضور
 داشتند و با صدایی که طنین لطیف جویباران را
 داشت محرم راز حافظ را قرائت کردند و زیبایی
 و ملاحظت حافظ را با لطافت نفسی ملکوتی به
 نمایش گذاشتند . این صفحه را بازنده کردن
 این خاطره شورانگیز باز می گشاییم .



تاریخت خون پاک عزیزان به خاک ، شد
طوفان و کرد منهدم از بن بنای شب
هشدار ای عزیز که تصویر می کنند
دون همان هنوز به خاطر لقای شب
دم می زنند از گل خورشید ، لیک نیست
مقصودشان - به صبح قسم - جز بقای شب
برگو احد به بی خیر از لطف صبحدم
کمتر بزن به سینه و سراز برای شب

هیبت دریا

هرچند زغرینتت گزند آمده بود
زخمت به روان دردمند آمده بود
گویند که از هیبت دریای دلت
آن روززبان آب بند آمده بود

خط شمشیر

خونت به ردای خاک گل می کوبید
شط - تشنه - به دیواره پل می کوبید
آن لحظه که زخم گیجگاه تو شکفت
خورشید سراسیمه دهل می کوبید

شید

گویند که بانام تو محنون گم شد
درچشم تو آفتاب گردون گم شد
من می گویم : ستاره‌ای بود شهید
بیداشد و جراحی زد و درخون گم شد

باسبکباری دراین وادی سفر کردن رواست
گر بود باد تعلق سوزنی برجا نهید
برسواد خیمه لیلی چه دارید التفات
چشم محنون گر به دل دارید برصحرانهدید
صد قدح خالی شد و شوری به سر پیدانشد
سوز آهی از دلی گیرید و برصهبانهدید
موج را آغوش دریا پرطیش می پرورد
بستر از مرداب برجینید و بر دریا نهید
حسرت آباد است عالم گریه غفلت بنگرید
دامن مزگان زهفتم آسمان بالانهدید
عافیت جویان به اهل درد تسخر می زنند
این زیونان را به ننگ عافیت تنها نهید
نفس سوی جیفه خواند کرکسان را ، عارفان
برجبین این تهی پیمانہ داغ لانهدید
طی شد ایامی که عزلت رونق بازار داشت
روز میدان است و یا برپهنه هیچا نهید
فتنه می زاید ز نقاشی ما و من دیدن "حمید"
خرمن من ها فراز آرید و طرح مانهدید

طلوع فجر

طی شد شب سیاه و فنا شد صدای شب
اما هنوز مانده بجا جای پای شب
مرغ سحر به وجد و طرب آمدست لیک
خفاش دل سیاه گرفته عزای شب
هان در طلوع فجرم و فریاد می کشم
فریاد مرگ بر شب و برسایه های شب
باآنکه شب به اوج سیاهی رسیده بود
تکبیر خلق شد سبب انتهای شب

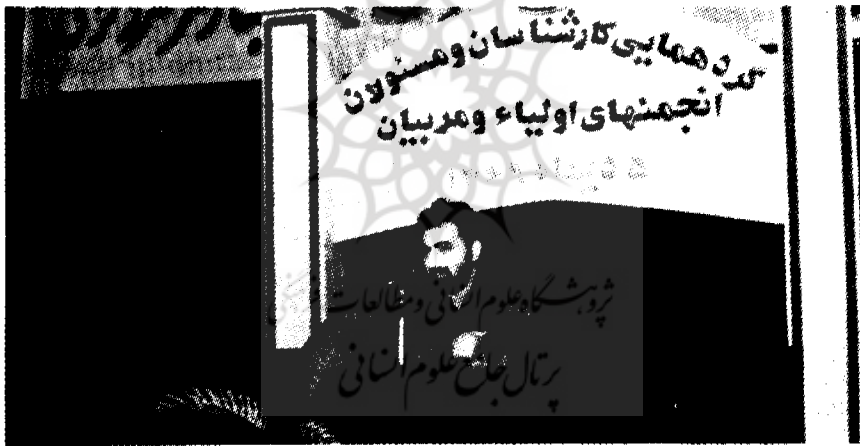
امروز تعداد زیادی انجمن اولیاء و مربیان در سرتاسر کشور فعالیت می کنند ولی با اطمینان بالایی می توان گفت که قسمت عمده ای از فعالیتهایی که در انجمنها می شود به صورت خودجوش ایجاد شده و این فعالیتهای با هم و از طرف دیگر با ادارات و مناطق آموزشی و پرورش و نهائین" با دفتر مرکزی انجمن اولیاء و مربیان ارتباط واقعی ندارند. به نظر می رسد که اگر بتوانیم سازمان دهی مناسبی در ارتباط با انجمنهای مراکز آموزشی انجام بدهیم با سرعت بسیار زیادی می توانیم لافل قسمت عمده ای از مشکلات آموزش و پرورش را در فاصله زمانی بسیار کوتاهی حل بکنیم و خلاصه این که این کثرت تعداد دانش آموز و کثرت تعداد معلم و آموزشگاهها در عین حال که مشکلاتی را ایجاد نموده و کارما را سخت می کند و هرتصمیم گیری با توجه به این که یک مجموعه بسیار بزرگی را شامل می شود با پیچیدگیهای خاصی نسبت به بسیاری از دستگاههای دیگر مواجه هست، ولی ما می توانیم از همین مسأله که در واقع یک نقطه مشکل کارماست استفاده بکنیم و این نقطه از بعضی جهات ضعف را به نقطه قوت تبدیل نماییم. به این معنا که با توجه به تعداد زیاد دانش آموز و خانوادههایی که با ما ارتباط دارند و تعداد بسیار زیاد انجمنهایی که می توانیم در سرتاسر کشور تشکیل بدهیم، طبیعتاً " اگر خوب سازمان دهی و برنامه ریزی بکنیم و مطالب و نظرات خودمان را به خوبی به انجمنهای سراسر کشور منعکس نماییم، قادر خواهیم بود بارهای بسیار بزرگی از برنامههای اجرایی آموزش و پرورش را بردوش همین تشکلهای قرار بدهیم.

توجه به سازمان دهی مناسب انجمنها یک مطلب بسیار مهمی است، و این که مادر ۱۲ سال بعد از انقلاب به عنوان مثال نتوانستیم تاکنون کنگره سراسری اعضای انجمنها را برگزار بکنیم، حاکی از همین مسأله است که مادر اصل سازمان دهی انجمنها موفق نبوده ایم، و بنابراین نخواهیم هم توانست اگر قدم اول را که سازمان دهی مناسب و ایجاد یک ارتباط تشکیلاتی بین انجمنهای مدارس با مرکزیت هر منطقه و بعد از آن جا با استان و از آن جا با دفتر مرکزی انجمن است، بر نداریم. اگر سازمان دهی درست را نتوانیم به اجرا بگذاریم طبیعتاً " هر فعالیت دیگری با مشکل مواجه می شود. حالاً نمی خواهم عرض بکنم که حتماً " غیر ممکن می شود، بلکه فعالیتهای با مشکل و باراندمان کمی انجام خواهد شد.

به هر حال وقتی که در مورد فعالیتهای انجمنها فکر می کنم به نظرم می رسد که تقریباً " هیچیک از فعالیتهای آموزش و پرورش نیست که نتوان توقع داشت که قسمتی از آن یا حتی تمام آن توسط انجمنها اجرا بشود. در قسمت مربوط به مدیریتها بسیاری از فعالیتهای را می شود در نظر گرفت که در واقع جزو وظایف انجمنهای اولیاء و مربیان تلقی می شود، در ارتباط با معلمان و مسائل آموزشی یا مسائل پرورشی، در ارتباط

با دانش آموزان ، مشکلات مختلف و متنوعی که ممکن است در یک محیط آموزشی در ارتباط با دانش آموزان و در خصوص مسائل مربوط به محیط مدرسه ، وجود داشته باشد . از هر جهتی به مسائل آموزش و پرورش نگاه کنید می بینید که قسمت عمده‌ای از این مسائل را می شود متوجه انجمنها کرد و از انجمنها خواست که برای این مسائل راه‌حلهایی ارائه بدهند و یا راه‌حلهایی را به اجرا گذارند .

بنابراین واقعا " هزارویک مسوئولیت گفته شده و یا ناکفته وجود دارد که می شود به عنوان مسوئولیت‌های انجمنها در نظر گرفت . مافقط باید بتوانیم کار را خوب برنامه ریزی و سازمان دهی بکنیم و در غیر این صورت هم نباید مثلا " از دفتر مرکزی انجمنها یا از کارشناسیهایی که در استانها وجود دارند انتظار زیادی داشت . به هر حال با تعداد خیلی از پرسنل و با کادراهایی که از نظر میزان قدرت اجرایی و تعداد این پستها مشخص است نمی شود بیش از این انتظار داشت . ما باید قسمت عمده هم خودمان را در بخش مربوط به سازمان دهی کار و برنامه ریزی و انتقال برنامه‌ها به انجمنهای اولیاء و مربیان صرف بکنیم و بعد از آن باید امیدوار باشیم که کار در خود انجمنها دنبال بشود .



البته خوشبختانه در سالهای گذشته در ارتباط با فعالیتهای انجمنها تلاشهای خوبی شده و من این جا باز هم از برادرمان آقای صدیقی و هم از همه برادران و خواهرانی که در دفتر مرکزی انجمن اولیاء و مربیان و همین طور در کارشناسی های استانها خدمت کرده‌اند صمیمانه تشکر می کنم و بسیار امیدوار هستم که در سالهای آینده این مجموعه از فعالیتهای به شکل گسترده‌تری دنبال بشود ، برنامه‌های جدیدی ارائه و تعقیب بشود . خوشبختانه با قبول این مسوئولیت توسط جناب آقای دکتر افروز و طرحها و برنامه‌هایی که ایشان در دهستان از قبل هم بوده و در عرض همین مدت کوتاه با مشورتی که با همکاران

مختلف ماداشته‌اند در خود انجمن و در بیرون انجمن و همین طور با همکاران دیگری که از دانشگاه‌ها علاقه مندی نشان دادند برای خدمت در این راه مقدس و در این راه مهم برنامه‌های بسیار خوب و حالیه مورد نظر ایشان است که ان شاء الله در بحثهای امروز هم مطرح خواهند کرد و امیدوار هستیم که همه این برنامه‌ها تدریحا " به شکل درستی دنبال بشود و ان شاء الله مجموعه تلاشها به بار بنشیند .

در اساسنامه انجمن وظایف مهم و خطیری بر عهده شورای عالی گذاشته شده است که امیدوار هستیم که دردی ماه ان شاء الله اولین جلسه شورای عالی برگزار گردد و در واقع یک قدم اساسی در راه فعالتر کردن برنامه‌های انجمنها برداشته بشود .

یکی از مسائل دیگری که مد نظر جناب آقای دکتر افروز هم هست ، من قبلا " هم در جلسه‌ای که خدمت همکارانمان در دفتر مرکزی داشتم به این نکته اشاره کردم (شاید دو سال قبل بود در اولین جلسه‌ای که با همکاران داشتیم) مساءله نشریه پیوند است و این که ماباید در واقع نشریه انجمن را از دو جهت که شاید این دو فکر باهم مغایر هم باشند مورد ارزیابی مجدد قرار بدهیم .

از یک طرف محتوای نشریه پیوند را باید به نحوی دگرگون کرد ، گرچه محتوای کنونی اش محتوای خوبی است و قابل استفاده است هم برای خانواده‌ها ، هم برای معلمین ، و هم برای مربیان در سطوح مختلف ، ولی از یک طرف باید محتوی را به سمت علمی تر شدن و به سمتی تغییر بدهیم که نشریه پیوند به عنوان نشریه‌ای باشد که مردم طالب آن و مشتاق خریدش هستند ، یعنی نشریه پیوند نباید به عنوان ارگان رسمی مرکزی که عده‌ای بالاجبار مثلا " آبونمان هستند و استفاده می کنند تلقی بشود ، بلکه نشریه‌ای باشد که از نظر محتوی در سطحی قرار بگیرد که در مراکز دانشگاهی ، در مراکز آموزشی و در خانواده‌ها عده زیادی از مردم از دید تخصصی و کارشناسی کار به اصطلاح طالب آن باشند . ان شاء الله در این جهت باید تغییراتی داده بشود ، گرچه محتوای فعلی همان جوری که عرض کردم قابل استفاده است و از مقالات واقعا " پربار و ارزنده‌ای برخوردار می باشد . این یک جهت قضیه است ، جهت دیگر این که نشریه پیوند کنونی و نشریه‌ای که در آینده با غنی تر شدن محتوای این نشریه چاپ خواهد شد طبیعتا " مخاطبین خاصی را دارد کسانی که به هر حال از سطح سواد متوسط به بالاتری برخوردار هستند و همین طـــور علاقه‌ای به مسائل تعلیم و تربیت دارند یا لاقلا علاقه‌ای خاص به مسائل تعلیم و تربیت فرزندان شان .

و بنابراین مخاطبین این نشریه تمام آن ۶، ۷ میلیون خانواده ای که در مدارس ما دانش آموز دارند ، نخواهند بود .

ماباید برای انتشار یک نشریه‌ای با حجم کمتر ، حتی شاید مثلا " به صورت روزنامه‌ای

دوورقی یا چهارورقی فکر بکنیم که مخاطبیتش درواقع عموم اولیاء دانش آموزانی باشند که از حداقل سواد خواندن و نوشتن برخوردارند .

خودما می دانیم که درحال حاضر هنوز آن امکانات گسترده و وسیع را نداریم که بتوانیم با همه خانواده‌ها حضوراً " ارتباط برقرار بکنیم و بنابراین باید این ارتباط از طریق نشریه رادرسطح گسترده تری توسعه بدهیم و امیدوار هستیم که برادرها دردفتر مرکزی برای این منظور هم یک فکری بکنند . البته اینها ازمواردی است که بعداً در شورای عالی هم قابل بحث است .

یک نکته هم که شاید دراین جامطرح بشود ومن ازقبل درواقع نظر خودم را خدمت شما عرض می کنم که به اصطلاح دفع دخل مقدرکنم ، این است که صحت‌هایی از قبل هم بوده وپیشنهادهایی شده درارتباط با ارتقای سطح تشکیلاتی کارشناسیهای انجمنها دراستانها واین که شرایط تشکیلاتی کنونی انجمنها دراستانها اجازه فعالیت‌های زیادی رانمی دهد ودر واقع یک محدودیت‌هایی از نظر تشکیلاتی حاکم بر کارشناسی‌ساز استانها می باشد . این ممکن است بحث درستی باشد ، منتها ما مقداری درارتباط با برنامه‌های مختلف دچار یک چنین مشکلی هستیم که هروقت صحبت از برنامه جدید کارجدید وحرکت جدید می شود ، اولین گام را می خواهیم از تشکیلات شروع بکنیم و تغییر تشکیلاتی . حالا این یکی از مشکلاتی است که هم آموزش و پرورش دچارش است و هم همه دستگاہهای کشور . شما ببینید درطول این دوازده سال تغییرات گسترده و زیادی درزمینه تشکیلاتی درسطوح مختلف ایجاد شده ، وزارتخانه‌های مختلفی درست شده ، ادغام شده ، سازمان‌هایی انحلال پیدا کرده ، مجدداً " احیاء شده ، سازمان‌هایی که از یک وزارتخانه جداشده به جای دیگری ملحق شده ، بازدوباره برگشته به جای اولش موارد زیادی که ماداشته ایم درطول دوازده سال گذشته درسطح کل کشورو درآموزش و پرورش هم دفاتر مختلفی ایجاد شده ، منحل شده ، ادغام شده ، بازجداشده ازهم و تصمیمات تشکیلاتی زیادی گرفته شده بدون این که تغییرات اساسی و محتوایی زیادی صورت گرفته باشد .

ما باید درارتباط بانجمنها از این تجربه استفاده بکنیم وپهلو وقت وانرژی خودمان را از همین ابتدا وشروع یک حرکت جدید صرف بحث‌های تشکیلاتی ومسائل تشکیلاتی نکنیم . ما باید ابتدا قابلیت‌های لازم رادراانجمنها نشان بدهیم ونیز نشان بدهیم که برنامه‌ها و طرح‌هایی هست که باید انجام بشود ولی تشکیلات کنونی اجازه انجام آنها را نمی دهد وبعد برویم سراغ تغییر تشکیلات واین که مثلاً " دراستانها معاونت ایجاد بشود .

کردند به اعتراض که " آقا دیگر چه درسی؟! شماکه نمرات ثلث سوم را هم دادید. " گفتم: " بچه‌ها لااقل برای یک بار هم که شده به درس قرآن بخاطر خود قرآن توجه کنید نه بخاطر نمره. "

" تاثير حرف به اندازه‌ای بود که بهترین زنگ قرآن برگزار شد.

شنبه ۲۱ اردیبهشت کلاس اول راهنمایی

امروز قربانی شاگرد محبوب کلاس، یک دسته گل برایم آورد، بدون اینکه مناسبت آن ذکر شود. تازه خودش هم خجالت می کشید که گلها را برایم بیاورد و واسطه‌ای را برای احسانش تراشیده بود. من هم عمداً " گلها را زیاد بو می کردم واز گوشه چشم، مراقب احساس لذتی بودم که درچشمانش می درخشید.

قربانی این زنگ راحتی آرامتر از ساعات قبل بود.

چهارشنبه اول خرداد کلاس اول راهنمایی

امروز آخرین روز کلاس بود. از بچه‌ها خواستم نظراتشان را در مورد درس و نحوه تدریس و برخورد من، بنویسند. شهبازی در یادداشتی نوشته بود که " آقا شما با ما لحن بودید. " گرچه او از شاگردان شلوغ کلاس بود، دیدم راست می گوید. البته من با او لحن نبودم ولی در شیوه برخورد من با او فقط یک روش وجود داشت و هیچگونه تنوع و انعطافی در مورد او به کار گرفته نشده بود. در این آخرین روز سال تحصیلی چیزی در درونم فروریخت.

اجازه‌ها!

خاطرات " آقا معلم "

" آقا معلم " در دانشگاه، در رشته الهیات درس خوانده است، مثل بیشتر معلمها زن و بچه هم دارد، حقوقش هم زیاد نیست. در کلاسهای زیادی هم درس داده است، نه این را کمی اشتباه گفتم، آقا معلم در کلاسهای زیادی زندگی کرده است. صفحه " آقا اجازه " آیینهای است از زندگی معلم. اگر شامهم " آقا معلم " هستید، برایمان از زندگی تان بنویسید.

" آقا معلم " با خاطره‌ای از درس قرآن این صفحه را باز کرده است.

یکشنبه ۲۹ اردیبهشت

امروز آخرین روز کلاس قرآن بود. نمرات ثلث سوم دانش آموزان را وارد لیست نمرات کردم و بلافاصله گفتم: " خوب بچه‌ها! لطفاً به درس توجه کنید. " اکثریت بچه‌ها شروع

ملاحظه می شود که والدین الگوهای رفتاری مطابق هنجار را تأیید می کنند اما الگوهای رفتاری نامطلوب را محازات نمی کنند و در صورتی احتمالاً نفی می کنند. این روش در صورتی می تواند موفقیت آمیز باشد که کودک در حال رشد فقط در شرایط "درون خانوادگی" قرار گیرد. ولی فرزند خانواده فقط با الگوهای رفتاری ارائه شده توسط والدین روبرو نیست. فرزند خانواده با شرایط خارج از خانواده، نظیر همسالان و وسائل ارتباط جمعی نیز روبروست. نتیجهٔ به گونه های مختلف به رفتارهای مغایر هنجارهای تربیتی برانگیخته می شود. هر اندازه فرزند خانواده بیشتر اینگونه تجارب را داشته باشد، به همان اندازه بیشتر موقعیت هایی پیش می آید که در آنها والدین نه تنها توسط نفی کردن، در مقابل رفتار نامطلوب فرزند واکنش نشان می دهند، بلکه گاهی برای حفظ هدفهای تربیتی مجبور به محازات فرزند می شوند. سبز و همکارانش معتقدند که اگر والدین فقط رفتار نامطلوب را محازات کنند نتیجهٔ "فقط کنترل بین فردی"، صورت گرفته است. فرزند خود را کنترل می کند تا تنبیه نشود. به عبارت دیگر فرزند بیشتر به منظور سازگاری فرصت طلبانه، خود را در انضباط شدید قرار می دهد تا آنکه بتواند از محازات اجتناب کند. البته اینگونه تربیت تنبیهی به رابطه فرزند و والدین صدمه می زند. در بسیاری از موارد تجارب تنبیهی و انتظارات تنبیهی می تواند باعث نفرت فرزند از والدین شود.

آگاهی از عدم توانائی های اجتماعی خود پیدا کند، احتمالاً "کوشش می کند که بوسیله ایجاد رابطه با گروه همسالان یا گروههای مرجع دیگر این عدم توانائی را جبران کند. در بسیاری از موارد ملاحظه می شود که در چنین شرایطی گروههای بزهکار پذیرای اینگونه نوجوانان هستند. فرزندان خانواده به منظور مورد تأیید واقع شدن به چنین گروههایی پناه می برند و به علت اینکه در اینگونه گروهها احساس ایمنی می کنند به راحتی و با میل و رغبت هنجارهای گروهی را قبول کرده، درونی می سازند.

در این رابطه این سؤال مطرح می شود که کدام الگوهای رفتاری والدین که هنجارهای اجتماعی را منتقل می کند بر فرزندان تأثیر می گذارد؟ کدام علل باعث می شود که فرزند خانواده این هنجارها را بعنوان معیار برای خود قبول کند و کدام علل باعث می شود که او قبول نکند؟ شخصیت والدین در این امر که کدام هنجارهای قانونی را قبول کند و بتواند در مقابل نفوذهای و سوسه های غیر قانونی مقاوم باشد همیشه مؤثر است. هوفمان عنوان می کند که برای اینکه کودک به مرحله ای از رشد برسد تا آنکه کنترل به صورت "کنترل درون فردی" در آید و در عین حال الگوهای رفتاری فرزند خانواده با هنجارها مطابقت کند، هم منع کردن رفتار غیر مجاز و هم پاداش رفتار مجاز لازم و ضروری است. به عبارت دیگر در این نظریه تربیت مؤثر توسط تقویت مستقیم بوسیله پاداش و محازات صورت می گیرد. این موضوع حائز اهمیت است که پاداش و محازات همجوار و سه موازات هم قرار گیرند. در بسیاری از مواقع